

تاریخ دریافت: ۹۶/۱۰/۱۵

تاریخ پذیرش: ۹۷/۲/۲۲

سیمای نور و سرور پیامبر اکرم(ص) در متون عرفانی (با تأکید بر مثنوی)

پروین رضایی^۱

چکیده:

نور، یکی از موتیف‌های اصلی عرفان اسلامی را به خود اختصاص داده است. پیامبر(ص) بزرگ مردی است که به دل‌های مؤمنین اطمینان و آرامش ارزانی می‌دارد. او چنان شخصیتی است که حتی نویسندگان و فلاسفه غیرمسلمان را نیز تحت تأثیر تعالیم عالی خود قرار داده است. نوری عالم‌تاب است که فروغش همچنان پابرجاست. پیامبر(ص) نوری توأم با سرور دین و انسان‌هاست. سیمای مبارکش، سرشار از عطوفت و محبت است. در این پژوهش، به روش تحقیق کتابخانه‌ای از سیمای حضرت محمد(ص)، در دیدگاه عرفانی با تأکید بر مولانا سخن می‌رود. مولانا با تشبیه نمودن سیمای معنوی نبی اکرم(ص) به آفتاب عالم‌تاب، نتیجه می‌گیرد که ختم رسل نور مطلق حق است که در کالبد بشری ظاهر شده است. به دیگر سخن، حقیقت نور محمدی است که واسطه فیض موجودات دیگر شده است.

کلید واژه‌ها:

نور، محمد(ص)، عرفان، مولوی.

^۱- استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد بروجرد، دانشگاه آزاد اسلامی، بروجرد، ایران.

پیشگفتار

به واسطه نور، عظمت و فایده، همیشه نزد اقوام هند و اروپایی و سامی مورد تعظیم و تکریم و حتی در مصر قدیم، خداوند خورشید مورد پرستش بوده و در تاریخ کهن ایران نیز از اعتبار و اهمیت خاصی برخوردار بوده است. در اعیاد، گردونه خورشید را می‌گردانند. کورش لشگریان خود را به عادت قدیم، پس از برآمدن خورشید، حرکت می‌داد. این سنت در شاهنامه نیز دیده می‌شود. بسیاری از کارها و از آن جمله، نبردها پس از طلوع خورشید، در منابع کهن، علامت اقتدار سلطنت و بقای ایران زمین بوده و به عنوان مظهر مملکت، بالای چادر شاه و حتی بر روی درفش شاهان قرار داشته است. تطهیر و ازاله پلیدی‌ها یکی از عمده‌ترین وظایف خورشید به حساب می‌آید. در قرآن نورهم بیست و چهارمین سوره قرآن النور است که در آیه ۲۴ سوره خداوند نور معرفی شده است. نه تنها در فرهنگ ایران و اسلام که در بسیاری از فرهنگ‌ها، هاله‌ای از اندیشه‌ها و روایات کهن اساطیری، خورشید را در بر گرفته است.

یاحقی می‌نویسد: «در ادبیات فارسی، خورشید منبع پرتو افشانی و مظهر کمال و زیبایی و بلندی است که جایگاه او فلک چهارم، مأمن پیامبرانی چون ادریس و عیسی است.» و در ادامه می‌گوید: «خورشید منبع پرتو افشانی و مظهر زیبایی و نجات دهنده از تیرگی و پناه‌دهنده از سرما و منشأ نشاط است. به واسطه عظمت و فایده همیشه مورد تعظیم و تکریم بوده حتی در مصر قدیم، خداوند خورشید پرستش می‌شد. (یاحقی، ۱۳۶۹: ۱۸۵)

دهخدا در تعریف نور، آن را از نام‌های خداوند معرفی می‌کند: «نور نامی از نام‌های خدای تعالی است به حکم آیت: الله نور السموات و الارض.» (دهخدا، ذیل واژه نور) همچنین: روشنائی... روشنی هر چه باشد، یا شعاع روشنی... ضیاء. سنا. ضوء. شید. فروغ... مقابل تیرگی و تاریکی و ظلمت.» (همان) در دیگر فرهنگ‌ها نیز همین معنی لحاظ شده است «نور: روشنائی. فروغ. تاریکی، ظلمت.» (معین، ذیل واژه نور) شوالیه در فرهنگ نمادها از نزدیک بودن مرز میان نماد و نور، و لزوم توجه به تفاوت نور عرفانی و حقیقی می‌گوید: «در بسیاری از موارد مرز میان نور- نماد، و نور- استعاره نامعلوم است. مثلاً می‌توان پرسید آیا نوری که وجه غایی ماده است، و با سرعتی معین جابه‌جا می‌شود، با نوری که عرفا از آن سخن می‌گویند، چیزی مشترک دارد؟ و اگر نه آیا نور عرفا قلمر یآرمانی، و یک هدف است؟... برای رمزشناسی تغییرات نور و بررسی ارزش‌های مکمل یا متناوبش، می‌باید نور را در ارتباط با ظلمت در نظر گرفت» (شوالیه، ۱۳۸۷: ۵/ ۴۵۴)

پیامبر(ص) کسی بود که آشتی را میان مردمان تشویق می‌نمودند و در جایی از ایشان درباره آیه

اخوت پر سش کردند که در جواب فرمودند: «در برقراری آشتی میان مردمان بکو شید زیرا تلاش در این راستا همسان با پیکار و مجاهدت در راه خداست». پس کاملاً مستر جوی دی فینرات انگلیسی عادلانه گفته‌اند که «حضرت محمد از بزرگترین خیرخواهانه نوع بشر است و ظهور ایشان نشانه یکی از عالیترین عقول و ثنورین‌های رعایت حقوق بشر در تمام عالم می‌باشد. اگر آسیا بخواهد به فرزندان خود افتخار کند سزاوار است که به این رادمرد بزرگ و بی‌مانند و متواضع بر جهان افتخار کند، که این نمونه بارز انقلابیون و مصلحان انقلابی جهان» (وجدانی، ۱۳۶۲: ۷۱) تولستوی، فیلسوف و نویسنده اخلاق گرای روسیه در مورد ایشان چنین می‌گوید: «شخص شخیص پیامبر اسلام سزاوار همه گونه احترام و اکرام می‌باشد. شریعت پیغمبر اسلام به علت توافق آن با عقل و حکمت در آینده عالمگیر خواهد شد». (گوستاولویون، ۱۳۷۸: ۱۵۲) یک مجموعه از سخنان و فرمایشات خداوند می‌پنداریم که به آن حضرت وحی نموده تا آن بزرگوار نیز در جامعه برای مردم بازگو نماید و چهره عملی آن را اجرا نماید در حالی که این تنها یک چهره از آن می‌باشد، از سوی دیگر که حتی می‌توان فراتر از آن نیز نام نهاد که قرآن مجموعه‌ای از قوانین و مقرراتی می‌باشد که برای همگی لازم اجراست و جامعه انسانی را از گمراهی نجات می‌دهد و تعیین کننده جایگاه والا و رفیع آنهاست و منشاء بزرگترین تحولات تاریخ بشر بوده و دریای بیکرانی است از علوم و معارف و اخلاق که می‌تواند تشنگان علم و حقیقت را سیراب نماید. قرآن کتابی است در منتهای شکوه و برتری جانشین عموم کتب و شامل تمام علوم است مخصوصاً حاوی قانون اجتماعی و مذهبی است. همچنان که این شستن نیز در این باره گفته است «قرآن کتاب جبر یا هندسه و حساب نیست بلکه مجموعه‌ای از قوانین است که بشر را به راه راست، راهیکه بزرگترین فلاسفه دنیا از تعریف آن عاجزند هدایت می‌کند.» (بایرناس، ۱۳۸۱: ۷۱۴)

محبت و عطوفت پیامبر (ص)

همه اخبار و روایات از رفتار پر مهر و عطوفت و در عین حال پر وقار محمد (ص) سخن می‌گویند، در همه آنها تأکید شده که رسول خدا مظهر محبت و کانون مهر و مودت بود و مهربانیش همچون کمندی دل‌های دوستان و دشمنان را به سوی خویش جذب می‌کرد. این ویژگی در سیمای جمال و کمال و نورش چنان اوج گرفت که خدای عالمیان از وی تمجید کرد: انک لعلی خلق عظیم. و درجایی دیگر دقیقاً مهربانی و محبتش را توصیف می‌کند که اگر مهربان نبود همه از تودور و پراکنده می‌شدند: لو کنت فظاً غلیظ القلب لانفضوا من حولک.

محبت و عطوفت او همواره در برخورد با دیگران با لبخندی که بر لب داشت توأم بود. عطار می‌گوید: پیغمبر کانون دوستی و مهرورزی بود و هر جایی که گام می‌گذاشت آنجا را سرشار از مهر

و مودّت می‌کرد:

چو پیغمبر پیامد با مدینه به مهر دل بدل شد جنگ و کینه
همه کار مسلمانی قوی شد ز نسخ کفر ایمان مستوی شد
(عطار/۱۷)

مولانا جلال الدین بلخی هم در دفتر دوّم مثنوی اخوت بین دو قبیله اوس و خزرج را حاصل حضور پیامبر رحمت(ص) در بین آنان می‌داند:

دو قبیله کاوس و خزرج نام داشت یکی ز دیگر جان خون آشام داشت
کینه‌های کهنه شان از مصطفی محو شد در نور اسلام و صفا
اولاً اخوان شدند آن دشمنان همچو اعداد عنب در بوستان
وز دم المؤمنون اخوه به پند در شکستند و تن واحد شدند
(مثنوی، دفتر دوّم / ۳۷۱۳)

حضرت ختم رسالت خود را به مثابه پدری دلسوز و مهربان برای امت معرفی کرده است.
مولانا می‌گوید:

گفت پیغمبر شما را ای مهان چون پدر هستم شفیع و مهربان
(همان، دفتر سوم/۱۹۳۴)
راست می‌فرمود آن بحر کرم بر شما من از شما مشفق ترم
(همان، دفتر دوّم/۲۸۵۴)

نور محمد(ص)

نور نبوت، اختصاص به پیامبران دارد و تنها صاحب شریعت است که از آن بهره می‌جوید: «گروهی از ساکنان دیوانه حقیقت آمدند، صاحب شریعت بنور نبوت دانست که دیوانگان را بند باید نهاد؛ شریعت را بند ایشان کردند.» (عین‌القضاة، ۱۳۸۶: ۲۰۴) «احادیث بسیار نقل شده که دلیل است بر سبق نور رسول الله(ص) بر آفرینش آدم و حاکی از آن است که جهان و جهانیان از لوح و قلم و عرش و کرسی و جزا و همه به طفیلی آن نور پاک به وجود آمده‌اند.» (مدرسی، ۱۳۸۲: ۵۸) در متون عرفانی این موتیف به نسبت موضوع، سابقه داشته و قبل از مولوی دیگران هم چنین نگاهی داشته‌اند: تصاویری که در آنها طلعت زیبای محمد(ص) با همانند شدن به «آفتاب»، «ماه»، «قرص خورشید»،

و... سبب ایجاد تشبیهات بدیعی شده است:

غزالی در مورد اعتقاد به نبوت و به ویژه به رسول اکرم (ص) معتقد است: خداوند، فرشتگان را آفرید و پیغمبران را فرستاد و ایشان را به وسیله معجزات تأیید کرد. تبلیغات و سخنان پیغمبران از روی هوی و هوس نیست بلکه ترواش‌های از سرچشمه وحی است و پیغمبر ناخوانده قریشی حضرت محمد مصطفی (ص) فرستاده خدا است و شریعتش تمام شریعت‌ها را منسوخ کرد و او سرور و سید تمام افراد بشر است و مأموریت داشت که عرب و عجم و انس و جن را راهنمای کند و شهادت توحید یعنی جمله (لا اله الا الله) وقتی کمال ایمان محسوب می‌شود که با شهادت رسالت او یعنی جمله (محمد رسول الله) همراه باشد و خداوند، افراد بشر مکلف کرده است که در تمام امور دینی و دنیوی که از طرف خدا ابلاغ کرده است، از او پیروی کنند و به راستی و صدق گفتارش ایمان داشته باشند. باید دانست که عقل و اندیشه و هوش بشر نمی‌تواند راه و صول به سعادت و نزدیک شدن به خدا و اسباب شقاوت و دور ماندن از او را تشخیص دهد و این‌ها اسراری می‌باشند که فقط قلب‌های پیغمبران به کشف آن‌ها موفق شده‌اند و انواری است که از بارگاه قدس الهی بر دل‌های آنان تابیده است.» (غزالی، ۱۳۶۹: ۳۹)

سنایی حضرت رسول (ص) را الگوی تمام عیار انسان کامل می‌شمارد هر چند که تأملاتش در این رابطه به دیدگاه اغراق آمیز صوفیه آمیخته است - و بر اساس الگوی قرآنی و رحمت و عطف و اسوه‌ی کامل اخلاق و زندگانی به تعبیر قرآنی به نعمت و توصیف ویژگی‌های حضرت رسول (ص) به عنوان برترین و انسان در کوهی خاکی و محبوب ترین مخلوق در نزد خدا می‌پردازد و در اولین ابیات باب سوم پیامبر را با صفات نوربخشی جهان و رحمت آشکار و نهان الهی بر روی کوهی خاکی توصیف می‌کند:

احمد مرسل آن چراغ جهان رحمت عالم آشکار و نهان

(حدیقه، ص ۱۸۹)

انسان کاملی چون حضرت محمد (ص) مقامی دارد که فرشته به آن ره ندارد و از ملائیک بالاتر رفته است تا جایی که جبرئیل به عنوان خواجه سدره المنتهی و فرشته‌ی مقرب الهی، خدمتگزار رسول اکرم (ص) در شب معراج می‌شود:

خدمتش راز بارگاه بلند خواجه سدره شد جلاجل بند

(همان، ص ۱۹۹)

تا شب نیست صبح هستی زاد آفتابی چون او ندارد یاد

(همان: ۱۹۰)

ماه بود آن امام طارم قباب پیش روی از جلال بسته نقاب

(همان: ۲۲۱)

داروی درد دل من مهر توست نور جانم آفتاب چهر توست

(منطق الطیر: ۲۲)

عده‌ای سوگندهای قرآنی، «والضُّحی» و «والشمس» را به چهره مبارک و نورانی آن حضرت تأویل نموده- اند. سنایی می‌گوید:

نعت رویش ز والضُّحی آمد صفت زلف اذسَجی آمد

(حدیقه: ۱۹۶)

از منظر مولانا، پیامبر خورشیدی است منور و عالمتاب که روح و جان تازه ای به این عالم عطا کرده تا جهان کهن و جهانیان، آن را ببینند و جان تازه ای بگیرند. او ست که با پرتو افشانی و ارشاد و راهنمایی خود، اندیشه‌های باطل و کدورت‌ها را از دل می‌زداید.

جان فشان ای آفتاب معنوی مر جهان کهنه را بنما نوی

(مثنوی، ۲۲۲۵ / ۱)

مولوی می‌گوید:

نازهای هر دو گون او را رسد غیرت آن خورشید صد تو را رسد

که در افگندم به کیوان گوی را درکشید ای اختران! هی روی را

در شعاع بی نظیرم لا شوید ورنه پیش نور من رسوا شوید

(مثنوی، ۶۸۲-۶۷۹/۶)

ماه می‌گوید به خاک و ابر وفی من بَشَر من مثَلکم یوحی الی

چون شما تاریک بودم در نهاد وحی خورشیدم چنین نوری بداد

ظلمتی دارم به نسبت با شَموس نور دارم بهر ظلمات نفوس

زآن ضعیفم تا تو تابی آوری که نه مرد آفتاب انوری

(مثنوی، ۳۶۶۸-۳۶۶۲ / ۱)

«مولانا با ارادت هرچه تمام تر، جمال نور احمدی را جمال باطنی و معنوی او می‌داند که در هر دو کَوْن نظیری ندارد، زیرا فرّ و شکوه عنایت حقّ او را یاری می‌کند. چرا که محمّد (ص) کسی است که پروردگار او را برگزیده و ستوده است. او خورشیدی است که صدبرابر خورشید آسمان نور می‌افشاند، با چنین زیبایی، جا دارد که به اندازه این جهان و آن جهان یا بر این جهان و آن جهان، ناز و غرور بفروشد و طبعاً این ناز و غرور باید رشک و غیرت هم با خود داشته باشد. زیبایی و جمال او ورای زیبایی‌های این جهانی و در مرتبه ای است بالاتر از آسمان». (استعلامی: ۲۵۸)

چون جمال احمدی در هر دو کَوْن کی بدست، ای فرّ یزدانیش عون
نازهای هر دو کَوْن او را رسد غیرت آن خورشید صد تو را رسد
که در افگندم به کیوان گوی را درکشید ای اختران! هی روی را
در شعاع بی نظیرم لا شوید ورنه پیش نور من رسوا شوید
(مثنوی، ۶۸۲-۶۷۹/۶)

در دفتر چهارم، مولانا رسول حقّ را شمعی می‌داند برخوردار از نور الهی، او شمعی است که در شب پر ظلمت گمراهی و نادانی، به پا خاست تا پناه شیران راه حقّ گردد و همچو بدر، بدون توجّه به ادّعای سگ سرشتان که می‌خواستند مانع حرکت او برای نیل به حقّ و حقیقت شوند، بر صدر فلک دین، روان گردید.

هین قم اللیل که شمعی ای همام شمع اندر شب، بود اندر قیام
بی فروغت روز روشن هم شب است بی پناهت شیر اسیر ارنب است...
بدر بر صدر فلک شد شب روان سیر را نگذارد از بانگ سگان
(مثنوی، ۱۴۶۴-۱۴۵۶/۴)

جان کلام مولانا این است که نور و جمال محمّدی جاودانه است، اما گاه از کرم و بزرگواری روی خود را پنهان می‌کند، تا جلوه‌های کوچک‌تر نیز، ابراز وجودی کنند. مولانا از زبان آفتاب کرامت بیان می‌دارد که،

از کرم من هر شبی غایب شوم کی روم؟ إلا نمایم که روم
تا شما بی من شبی خفّاش وار پر زنان پرید گرد این مطار

همچو طاووسان پری عرضه کنید باز مست و سرکش و معجب شوید
(مثنوی، ۶۸۵-۶۸۳ / ۶)

جمال محمدی، جمال آفتاب معنویت مطلق است اگرچه طالبان کمال و معرفت نمی‌خواهند
نااهلان، جلوه‌های حقیقت او را ببینند، اما باید اذعان کرد که نیازی به پنهان کردن نور حقیقت نیست،
زیرا نور آن، نه تنها جلوی چشم نا اهل را می‌گیرد و نا اهل نمی‌تواند آن را ببیند، بلکه آفتاب آسمان
هم با همه روشنی، ادراک حقیقت مطلق را ندارد.

از که پنهان می‌کنی، ای رشک خو! آن که پوشیده ست نورش روی او
می‌رود بی روپوش این آفتاب فرط نور است رویش را نقاب
از که پنهان می‌کنی ای رشک ور؟ کآفتاب از وی نمی‌بیند اثر
(مثنوی، ۶۹۵-۶۹۳ / ۶)

مولانا به نزول سوره ضحی بر آن سید عالم، اشارت می‌کند و از آن برای بیان اندیشه‌های عرفانی
خود سود می‌جوید تا نشان دهد که نور وجود سید دو عالم، آفتابی است و جسم مادی ایشان
حجابی است در برابر دیدگان مردم تا تاب دیدن و بهره بردن از فیض وجود نورانی وی را داشته
باشند. چه اگر بیش از حد به خور نزدیک شوند، خورشید همه چیز را در آتش خویش نابود خواهد
ساخت. از سوی دیگر، در آن ایام که وجود ایشان با خور شید فیض ربّانی، نورانی گشت، وجود
مادی وی تبدیل به خورشید شد. واصل حق اگر چه وجود مادی و خاکی هم داشته است با تکامل
روحانی مبدل شده است.

آفتابش چون بر آمد زان فلک با شب تن گفت هین ما ودَعَاک
(مثنوی، ۳۰۰ / ۲)

مولانا در جای دیگر از مثنوی، با اختصار و ایجاز هرچه تمام‌تر در تصویری زیبا، آفتاب را رمز
وحدت وجود و پرتو افشانی الوهیت می‌داند و پیامبر را که طالب کمال مطلق است، به ذره‌ای مانند
می‌کند که چون شمس حق، وجودش را با وحی به خود جذب کرد و به گلزار عشق رسید و نور
مطلق را دید، فردیت انسانی او در حقیقت مطلق انحلال یافت و عوارض حیات مادی در او نابود
شد.

آفتاب آسمان هم، با همه بزرگی و درخشندگی در برابر نور ذاتی و بی پایان پیامبر، بی نور گردید.
پیامبر، به راستی نور بود و آفتاب، که خود خواجه دنیا و دین، فرموده است: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي:

نخستین چیزی که خدا آفرید، نور من بود». در احوال پیغمبر آورده‌اند که «چون خدای تعالی نور آن حضرت را خلق کرد، به او خطاب کرد که تو آخر رسولان منی و شفیع روز جزایی. آن نور به سجده افتاد. چون سر برداشت، یکصد و بیست و چهار هزار قطره از او ریخت و خدا از هر قطره‌ای، پیغمبری از پیغمبران را آفرید». (اسرارنامه: ۲۱۷)

آنچه اول شد پدید از جیب غیب بود نور پاک او بی هیچ ریب
(مدرسی، ۵۱: ۱۳۸۲)

عطار نیشابوری به این مسأله چنین اشاره می‌کند.

نور او مقصود مخلوقات بود اصل معدومات و موجودات بود
حقّ چو دید آن نور مطلق در حضور آفرید از نور او صد بحر نور
(همان: ۵۵)

پیامبر در معراج:

گفت: «نتوانی و طاقت نبوّدت
گفت: «بنما تا ببیند این جسد
چون که کرد الحاح، بنمود اندکی
چون ز بیم و ترس بیهوشش بدید
حسنّ ضعیف است و تنک، سخت آیدت»
تا چه حد حس نازک است و بی مدد...
هیبتی که گه شود زو مندکی
جبرئیل، آمد در آغوشش کشید
(مثنوی، ۳۷۷۱-۳۷۵۶ / ۴)

جسم پیامبرلونی دیگرست:

بی زتغییری، که لا شرقیّه
آفتاب از ذره کی مدهوش شد؟
جسم احمد را تعلق بد بدان
این تغیر آن تن باشد، بدان
بی ز تبدیلی، که لا غربیّه
شمع از پروانه کی بیهوش شد؟
(مثنوی، ۳۷۹۲-۳۷۸۷ / ۴)

قصه راز حلیمه و پیامبر:

مصطفی را چون ز شیر او باز کرد
می‌گریزاندش از هر نیک و بد
بر کفش برداشت چون ریحان و ورد
تا سپارد آن شهنشاه را به جدّ

چون همی آورد امانت را زبیم شد به کعبه، و آمد او اندر حطیم
از هوا بشنید بانگی، کای حطیم تافت بر تو آفتابی بس عظیم
ای حطیم، امروز آید بر تو زود صد هزاران نور از خورشید جود
(مثنوی، ۹۲۰-۹۱۵/۴)

مولانا در داستان کافری که مهمان پیامبر شد و رفتار رسول حق(ص) او را به راه ایمان و اسلام کشید، از زبان آن کافر توبه کار، پیامبر را «شمس بی غَمام» یعنی خورشید کاملاً روشن و بی ابر می خواند:

یا رسول الله رسالت را تمام تو نمودی همچو شمس بی غَمام
(همان، ۲۷۴/۵)

مولانا معتقد است که بعد از پیامبر(ص)، در هر عصری ولی کاملی به دنیا می آید که قائم مقام محمدی به شمار می آید، اما ایشان از نظر خفاش صفتان در خفا هستند.
«همان طور که حتی کوچک ترین اشعه آفتاب را احتیاج به تار و پود و زاد و بود نیست و از نور آفتاب، روشنایی می گیرد. روح محمدی که نور آفتاب حقیقی است، احتیاج به زاد و بود ندارد.»
(انقروی، ۱۰/۲۰۳)

نور حق را کس نجوید زاد و بود خلعت حق را چه حاجت تار و پود؟
کمترین خلعت که بدهد در ثواب بر فزاید بر طراز آفتاب
(مثنوی، ۱۰۴۰-۱۰۳۷/۴)

این جسم مادی وی بود که مشاهده شهیر جبرئیل را برنتابید:

مصطفی می گفت پیش جبرئیل که چنان که صورت توست، ای خلیل
مر مرا بنما، تو محسوس، آشکار تا ببینم مر تو را نظاره وار
گفت: «نتوانی و طاقت نبودت حس ضعیف است و تنک، سخت آیدت»
گفت: «بنما تا ببیند این جسد تا چه حد حس نازک است و بی مدد...»
چون که کرد الحاح، بنمود اندکی هیبتی که گه شود زو مُندکی
چون ز بیم و ترس بیهوشش بدید جبرئیل، آمد در آغوشش کشید
(مثنوی، ۳۷۷۱-۳۷۵۶/۴)

نتیجه‌گیری:

اینکه محمد(ص) پیامبر نور و محبت است در ادبیات عرفانی سابقه طولانی دارد. اما کمتر کسی چون نولوی این تصاویر زیبا از سیمای نورانی وی آفریده است. به همان سان که نمی‌توان نور عالمگیر خورشید عالم خلق را کتمان کرد، نور حقیقت محمدی را نیز نمی‌توان انکار نمود. تابش نور آن بر دل عاشقان و بیدلان راه بی بدیلش به روشنی هویدا است. بنابر این هر پدیده‌ای در عالم هستی مظهري از مظاهر و صورتی از صورت‌های نور محمدی است. هدف آفرینش، تجلی نور او بود که اصل و پایه هستی‌ها و نیستی‌ها می‌باشد. نوری که می‌تواند به ژرفای وجود انسان نفوذ کند و عشق به حقیقت وجودی ختم انبیا(ص) را همواره در رگ‌ها جاری سازد. وجود چنین خورشید تابناکی لازمه نجات بشری بود تا در سایه پرتو وجود روح بخشش، زندگی، طعم انس و صفا و مودت بیابد و انسان از گرداب آشفتگی و اضطراب دور شود. مولانا با تشبیه نمودن سیمای معنوی نبی اکرم(ص) به آفتاب عالم‌تاب، نتیجه می‌گیرد که ختم رسل نور مطلق حق است که در کالبد بشری ظاهر شده است به دیگر سخن، حقیقت نور محمدی است که واسطه فیض موجودات دیگر شده است، تصویری که از سیمای اخلاقی رسول اکرم(ص) در منظومه‌های عرفانی ارائه شده در بیشتر موارد منطبق با کتب سیره و اخبار است.

منابع و مأخذ:

- ۱- قرآن کریم، (۱۳۷۸)، خطاط عثمان طه، تهران، چاپ چهارم، انتشارات اشرفی.
- ۲- انقروی، اسماعیل، (۱۳۸۰)، شرح کبیر انقروی بر مثنوی مولوی، دوره ۱۵ جلدی، چاپ اول، تهران، انتشارات برگ زرین.
- ۳- بایر ناس، جان (۱۳۸۱)، تاریخ جامع ادیان، ترجمه: علی اصغر حکمت، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۴- ترمذی، شمائل النبی، ابو عیسی محمد بن عیسی، (۱۳۸۳)، ترجمه: محمود مهدوی دامغانی، نشر نی، چاپ دوم، تهران.
- ۵- دهخدا، علی اکبر، (۱۳۴۴)، لغت نامه، تهران، دانشگاه تهران.
- ۶- ژاک شوالیه، ژان و گریبان، آلن، (۱۳۷۷)، فرهنگ نمادها، مترجم: سودابه فضایی، تهران، چاپ اول، انتشارات جیحون.
- ۷- سنایی، ابوالمجد مجدود، (۱۳۸۳)، حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه، تصحیح: مدرّس رضوی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.
- ۸- شهیدی، سید جعفر، (۱۳۸۰)، شرح مثنوی، دوره ۱۰ جلدی، تهران، چاپ اول، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۹- عطّار نیشابوری، فریدالدین محمد، (۱۳۶۸)، الهی نامه، تصحیح: هلموت ریتر، تهران، چاپ اول، انتشارات توس.
- ۱۰- عطّار نیشابوری، فریدالدین محمد، (۱۳۷۷)، اسرار نامه، چ اول، تهران، انتشارات صفی علیشاه.
- ۱۱- عطّار، فریدالدین، (۱۳۸۳)، منطق الطیر، به اهتمام: سیدصادق گوهرین، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۱۲- عین القضاة، (۱۳۸۹)، تمهیدات، با مقدمه و تصحیح و تحشیه و تعلیق: عقیف عسیران. تهران: منوچهری.
- ۱۳- غزالی، ابوحامد محمد، (۱۳۶۹)، اربعین، ترجمه: برهان الدین حمدی، نشر اطلاعات، تهران.
- ۱۴- فروزانفر، بدیع الزمان، (۱۳۸۱)، احادیث و قصص مثنوی، تصحیح مجدد: حسین داودی، تهران، چاپ دوم، انتشارات امیرکبیر.
- ۱۵- گوستاولوبون، (۱۳۷۸)، تمدن اسلام و عرب، مترجم: محمدتقی فخر داعی گیلانی، تهران، چاپ دوم، انتشارات افراسیاب.
- ۱۶- مدرّسی، فاطمه، (۱۳۸۲)، سی مرغ در آینه سیمرغ، (گزیده منطق الطیر عطّار)، ارومیه، چاپ اول، انتشارات حسینی.
- ۱۷- معین، محمد، (۱۳۶۹)، فرهنگ معین، تهران، امیرکبیر.
- ۱۸- مولوی، جلال الدین محمد، (۱۳۷۱)، مثنوی معنوی، تصحیح: رینولدالین نیکلسون، تهران، چاپ سوم، انتشارات بهزاد.
- ۱۹- مولوی، جلال الدین محمد، (۱۳۷۱)، مثنوی معنوی، تصحیح: نیکلسون، تهران: بهزاد.

- ۲۰- مولوی، جلال الدین محمد، (۱۳۷۲)، شرح مثنوی، دوره ۶ جلدی، تصحیح، تحلیل و توضیح: محمد استعلامی، تهران، چاپ دوم، انتشارات زوآر.
- ۲۱- نوری، حسین، (۱۳۴۸)، محمد، خاتم پیامبران، جلد دوم، تهران، چاپ اول، نشر حسینیه ارشاد.
- ۲۲- وجدانی، حسین، (۱۳۶۲)، نظریه اندیشمندان در مورد قرآن و محمد(ص) - آرمان - تهران.
- ۲۳- یاحقی، محمدجعفر، (۱۳۶۹)، فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی، انتشارات سروش، تهران.